

جزئی را و میل نمودن ناقه از راه و با لقمه و برت حرکت جسم فیضه گمان و باره در میان  
یا آخر شب **عوس** با لقمه امیر کران و باران بیابی بر زبان **عوس** با لقمه رفیق در زمین  
سخت و پامال کردن **عوس** نمودن و جرایدن شتر و استر و با کمال بدن شتر و تخمین  
در نه است مؤلف که از دروس مشک گویند و بنی مسو خوانند و نه است که بر  
بدن بر آید و آن گذشته است و با لقمه و فنج **عوس** نام مردی **عوس** با لقمه زن و مرد و لقمه خدا  
جمع اول برایش جمع نامی عوس و قبده است پس و نام مرد است و از جاست مثل عرب  
لا عطف بعد و **عوس** با لقمه و بهترین طعام و روسی و لقمه کردن و با لقمه زن با سوزی و ما  
سخت را با سوزی جمع و این عوس که از راه سوزی و با لقمه زن که از راه  
بر بازی و از راه کردن از جزئی رسو است میان عید و دیوار کوکج کردن فله و  
بعضی نیز آمده و دیوار میان و دیوار خانه مستطای تا خانه گرم باشد و بهترین و بهشت  
داشتن و طرازم بودن و سخت شدن و با لقمه و کر را نیز درنده و دیوار عسل و طرازم  
**عوس** با لقمه رسن کردن و باروری شتر بدان بندند **عوس** با لقمه و تشه در بین شتر  
کردیدن به با سبانی و در آیدن جز و تنها چریدن شتر و نیز ندان او پیش دم و اندک  
خود آیدن لرزه را و با لقمه فنج بزرگ قضیب عوس با لقمه جمع و جد **عوس**  
بناست بدین شتر که از راه **عوس** جمع چون خادم و خادم و حاج و حج **عوس**  
با لقمه تا که پیش مردم نیرند هر چه بنده جد و کسب کرده و مردان که **عوس** با لقمه عطف  
دادن و مردن و دیدن جمع **عوس** جمع و آهوک پیش رو آید و خوب بدان فال گیرند و عطف  
زنده **عوس** با لقمه عطف **عوس** جزئی که بر آن عطف آرد و جانوری که از افعال برگیرند  
**عوس** با لقمه باز در شتر و سخت شدن شتر و جز آن و زدن برای بر زمین و کرشدن  
بسیوی زمین و مالیدن سخت و مالیدن **عوس** با لقمه **عوس** با لقمه باز گوید  
و بر کردن بدلی سخن و چهار شتر در دست شتر بخت و شیر بخت بر خوردنی **عوس** با لقمه

رسن که بدان ممان شتر بردست او بندند **عوس** شتر که بر شتر با و دیگر خوردنی  
ریزند و لقمه از طعام که از شتر آرد سازند و صباخ رنگ که باز گوید بسوی زمین در  
مکان دیگر نشاندند **عوس** با لقمه آشنا میدان و جستن و نوبت از مویز و آنچه  
خزیده داشته باشد شود و بغایت کینه بزرگ با لقمه مردی و لقمه از کرم که در کمانه  
در یک غلاف نشاند **عوس** با لقمه جزئی از طعام **عوس** با لقمه خشک شدن  
شتر و در سخت ناریک و گاری بر روی که راهی بمان عنوان بر و در جستن عوس  
و عوس بمعنی بی راه رفته نیز آمده **عوس** با لقمه فریشتن را در کار ندانیدن  
و در سخت کفایت و چنان کردن و چنان کردن در جزئی **عوس** با لقمه شتر ماده سخت  
و کرم و عقاب و پندرسه از زمین از آن جدا است و سود عوس که در زمان سخت  
حق اکت علیه و سلم دعوی نبوت کرد و در شتر و فاست حضرت گفته شد **عوس**  
با لقمه و فنج مع نام مردی **عوس** با لقمه و انگش نام جانب در شام که در اول سلام  
در جایی طایف و فیلیم سیر شده بود **عوس** با لقمه و عوس با لقمه در ماندن و خنر  
بعبارت بلوغ در خانه بی سوزی چنانکه از خرد و شترکی برود و **عوس** با لقمه شتر که از راه  
دیروماند و مردی که بی زن نامدی دیروماند و شتر قومه تمام اعضا **عوس** با لقمه دریا  
مردت **عوس** با لقمه شتر که جزئی کشتن و کردیدن کرگ در بی جزئی خوردنی  
و لقمه بیانی مال کردن و با لقمه لقمی از کوسه و بهترین در آمدن و در طرف زمین  
باز درون وقت خنده و جز آن **عوس** با لقمه آب کشی و کشتی کردن و با لقمه شتر آن  
سید که سیدی او بر جی آینه باشد **عوس** با لقمه عوس **عوس** با لقمه عوس حق تعالی  
و کفایت آن و چنان حد آن در شتر جایز نیست و گوید یا تو نیست مرخ که از نور  
حق تعالی در شتر است و کثرت در مسقه غله و عجز و جاه و توام و درستی کار و جانب  
قوی جزئی و چشمه و خانه که برای سایه سازند و در عوس و سردار قوم و در میان